



شماره ۵

## برنامه پنجم

- ۱- مناجات
- ۲- لوح مبارک از "حضرت بهاءالله"
- ۳- بشارات کتب مقدّسه از "مفاوضات"
- ۴- باد نیا آشنا شویم
- ۵- تاریخ حیات مبارک حضرت ربّ اعلی
- ۶- نکته
- ۷- مناجات خاتمه

## هـوالله

ای پروردگار این یاران را بنواز و به آتش عشق بگرد از  
 وبه رازت دمساز نما موهبت ملکوت ابهایت رایگان  
 کن و رحمت افق اعلایت شایان فرما زیرا منجذب  
 جمال نورانیند وزنده از نفسِ رحمانی . سبزه چمن زار  
 حقیقتند و شکوفه بوستان معرفت . آواره تواند و  
 بیچاره . تو افتاده . تواند و دل داده . تو در ظل جناح  
 احدیت از امتحانات شدیده حفظ فرما و در پناه  
 رحمانیت از حوادث زمانه محروس دار توئی مقتدر و  
 توانا و توئی حاضر و بینا .

عع

## بنام سلطان امکان

نیگوست حال نفوسی که برات آزادی از مَطَّلَعِ امراهی اخذ  
نموده اند و از نار جهل و شرک محفوظ مانده اند . جمیع ناس  
منتظرِ آیامُ اللّٰه بوده اند و چون شمس ظهور از افق سماءِ مشیت  
الهی اشراق فرمود ، کُلّ از او غافل و بغیر او مشغول و مُتَوَجِّه .  
مگر نفوسی که ندای ربّانی را بسمعِ قُواد شنیده اند و بآنقش  
توجه نموده اند . الیوم ، یوم خدمت است . الیوم یومِ عملِ خالص  
است . باید جمیع دوستان بعنایت رحمن بأعمالِ حَسَنه و اخلاق  
مَرْضِیه و بیانات شافیه بهدایت عباد مشغول شوند . اِنَّهُ وَلِیُّ  
الْمُحْسِنِیْنَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ .

(این لوح مبارک بابتخار آقا سید برات از سماء  
مشیت نازل شده است)

## تفسیر باب یازدهم از "مکاشفات یوحنا"

درباب یازدهم آیه اول از "مکاشفات" ، "یوحنا" میفرماید:  
" و نَعْنِیْ مِثْلَ عَصَا بَمَنْ دَادَهُ شَدَّ وَ مَرَا كَفْتُ : بِرَخِیْزٍ وَ قُدُسٍ خُدا  
وَ "مَذْبَحٍ" وَ آنانیرا که در آن عبادت میکنند پیمایش نما وَ صَحْنِ  
خارجِ قُدُسِ را بیرون انداز و آنرا مپیما زیرا که بامتهداده شده  
است و شهر مقدّس را چهل ود و ماه پایمال خواهند نمود " از این  
نی مقصود انسان کاملیست که تشبیه به "نی" گشته و وجه تشبیه  
اینست: نی چون درونش فارغ شود و از هر چیز خالی گردد نغمات  
بدیعی حاصل کند و همچنین آواز و آهنگ او از خود او نیست  
بلکه اَلْحَانُ فِی الْحَقِیْقَه از نائیست که در او میدمد . همچنین آن  
نَفْسِ مَبَارِكِ ، قَلْبِ مَقْدَسِش از مَاسُویِ اللّٰه فارغ و خالی و از تعلق بسائر  
شؤون نفسانی بیزار و بری ، و دَ مَسَارِ بِنَفْسِ رَحْمَانِیْسْت و هربیانی که  
میفرماید از او نیست بلکه از نائی حقیقی و وحی الهی است .  
اینست که به نی تشبیه میفرماید و آن نی مانند عصاست یعنی  
مَعِیْنِ هر عاجز است و شخص امکانرا تکیه گاهست و عصای شبان  
حقیقی است که بواسطه او اَغْنَامِ خویشرای شبانی میفرماید و در چمن  
زار ملکوت سیر و حرکت میدهد و میفرماید که آن شخص بمن گفت  
" برخیز و قدس خدا و مذبح و آنانیکه در آن عبادت میکنند  
بپیما . " یعنی موازنه کن ، ذَرع نما . ذَرع ، کشف کَمِیَّت است یعنی  
آن شخص گفت که قُدُسُ الْأَقْدَاسِ وَ مَذْبَحِ وَ آنانیرا که در آن عبادت

میکنند مُوازنه نمایند یعنی حقیقتِ حالِ آنانرا جستجوکن و کشف نما  
 که در چه رتبه و مقامی هستند و بچه شوون و کمالات و سلوک و صفات  
 هستند و با سرارِ آن نفوس مقدّسه که در قدس الاقداس، مقام  
 تقدیس و تنزیه استقرار دارند مُطَّلِع شو. "وَصَحْنِ خَارِجِ قَدَسِ رَا  
 بیرون انداز و آنرا میبما زیرا بامتّها داده شده"؛ در اوائل قرن  
 سابعِ میلاد که "اورشلیم" استیلا شد قدس الاقداس بظاهر  
 ظاهر نیز محفوظ ماند یعنی آن بیت که "سُلیمان" ساخته امّا  
 بیرونِ قدس الاقداس، صَحْنِ خَارِجِ ضَبْطِ شَد و بامتّها داده شد  
 "و شهر مقدّس را چهل ود و ماه پایمال خواهند نمود" یعنی امتّها  
 چهل ود و ماه که عبارت (از) هزارود و بیست و شصت روز است و هر  
 روزی عبارت از یک سال که باین حساب هزارود و بیست و شصت سال  
 میشود که مدّتِ دورِ قرآن است اورشلیم راضبط و استیلامینما  
 زیرا بِنَصِّ "کتاب مقدّس" هر روز عبارت از یک سال است چنانچه در  
 اَصْحَاحِ چهارم از "کتاب حزقیال" در آیه ششم میفرماید "پس  
 چهل روز مُتَحَمَّلِ گناهِ خاندانِ یهود خواهی شد هر روزی را  
 بجهت تو سالی قرار داده ام" این اخبار از مدّتِ ظهورِ اسلام  
 است که اورشلیم پایمال شد یعنی احترامش باقی نماند ولی  
 قدس الاقداس محفوظ و مصون و محترم ماند و این قضیه هزارود و بیست  
 و شصت سال امتداد داشت و این هزارود و بیست و شصت  
 سال اخبار از ظهورِ حضرتِ اعلیٰ بابِ جمال مبارک است که در

هزارود و بیست و شصت هجری واقع شد و چون مدّت هزارود و بیست  
 روز مُنْقَضِی شد حال، اورشلیم شهر مقدّس دوباره بنای معموری و  
 آبادی گذاشته و سرکن اورشلیم را شصت سال پیش دیده بنود  
 حال نیز ببیند ملاحظه میکند که چقدر معمور و آباد گشته ود دوباره  
 محترم شده. این معنی آیه "رَوْعِیَای یُوحَنَّا سَت بظاهر، امّا این  
 آیه را تاویل و رمز بست دیگر و آن اینست که شریعةُ اللّهِ برد و قسم  
 منقسم؛ یک قسم، اصلِ استاس است روحانیاتست یعنی تَعَلُّق  
 بفضائلِ روحانی و اخلاقِ رحمانی دارد. این تغییر و تبدیل  
 نمی کند این قدس الاقداس است که جوهرِ شریعتِ "آدم" و شریعتِ  
 "نوح" و شریعتِ "ابراهیم" و شریعتِ "موسی" و شریعتِ "عیسی" و  
 شریعتِ "محمد" و شریعتِ "حضرت اعلیٰ" و شریعتِ "جمال مبارک"  
 است و در دوره جمیع انبیا باقی و برقرار، ابداً" منسوخ نمیشود  
 زیرا آن حقیقتِ روحانیّه است نه جسمانیّه، آن ایمانست، عرفانست  
 این نیست، عدالت است، دیانت است، مروتست، امانتست، محبّه اللّهِ  
 است، مّوأسات در حالست، رحم بر فقیران است و فریاد رسیِ مظلومان  
 و انفاق بر بیچارگان و دستگیریِ اُفتادگانست، پاکی و آزادی و افتادگی  
 است و حلم و صبر و ثباتست. این اخلاقِ رحمانیست. این احکام  
 ابداً" نسخ نمیشود بلکه تا ابدُ الأباد مرعی و برقرار است. این  
 فضائلِ عالم انسانی در هر دوری از ادوار تجدید گردد زیرا در  
 اواخر هر دوره ای شریعةُ اللّهِ روحانیّه یعنی فضائلِ انسانیّه از میان

می‌رود و صورتش باقی میماند . مثلاً در میان یهود در اواخر دور موسوی مقارن ظهور عیسوی شریعت الله از میان رفت صورتی بد و روح باقی ماند قدس الاقداس از میان رفت و صحن خارج قدس که عبارت از صورت شریعت است در دست امتها افتاد و همچنین اصل شریعت حضرت مسیح که اعظم فضائل عالم انسانیت از میان رفته و صورتش در دست قسیسین و رهاپین مانده و همچنین اساس شریعت حضرت محمد از میان رفته و صورتش در دست علمای رسوم مانده . آن اساس شریعت الله که روحانی و فضائل عالم انسانیت غیر منسوخ و باقی و برقرار و در دوره هرپیغمبری تجدید میگردد باری قسم ثانی از شریعت الله که تعلق بعالم جسمانی دارد مثل صوم و صلوة و عبادات و نکاح و طلاق و عتاق و محاکمات و معاملات و مجازات و قصاص برقتل و ضرب و سرقت و جروح این قسم از شریعت که تعلق بجسمانیات دارد در هر دوری از ادوار انبیا تبدیل و تغییر یابد و منسوخ گردد زیرا در سیاسات و معاملات و مجازات و سائر احکام باقتضای زمان لابد از تغییر و تبدیلت. (۱)

(۱) "مفاوضات عبد البهاء" - صفحات ۳۸-۳۵ .

### باد نیا آشنا شویم

نوشته : هوشنگ محمودی

حال توجه یاران الهی را به بیانات مبارکه جلب مینمایم .  
حضرت بهاء الله میفرمایند :  
"ظالمهای عالم حقوق اُمم را غصب نموده اند و بتمام قدرت و قوت به مُشْتَهَاتِ نفوس خود مشغول بوده و هستند ."  
و نیز میفرمایند : "ای احزاب مختلفه با اتحاد توجه نمائید و بنور اتفاق منور گردید لِوَجْهِ الله در مَقَرِّ حاضر شوید و آنچه سبب اختلاف است از میان بردارید تا جمیع عالم بانوار نیر اعظم نائز گردند و در یک مدینه وارد شوند و بر یک سریر جالس این مظلوم از اول ایام الی حین مقصودی جز آنچه ذکر شد ، نداشته و ندارد ."  
( صفحه ۶۳ در یای دانش )

و نیز میفرمایند : " این ندا و این ذکر مخصوص مملکتی و پیامد بینه‌ای نبوده و نیست باید اهل عالم طراً بآنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسک نمایند تا با آزادی حقیقی نائز شوند . . ."  
( صفحه ۹۰ در یای دانش )

براهل بهاء این نکته کاملاً واضح است که نجات بشر از این همه مُصِیبات فقط در ظلّ تعالیم حضرت بهاء الله مقدر و میسر است بشنوید ندای جمال اقدس انبیهی را که میفرمایند :  
"در تمدن اهل غرب ملاحظه نمائید که سبب اضطراب و وحشت اهل عالم شده . آلت جهنمیّه بمیان آمده و در قتل وجود سقارتی ظاهر

شده که شبه آنها چشم عالم و آذان اُمم ندیده و شنیده. اصلاح این مفاسدِ قویّه قاهره ممکن مگر با اتحاد احزاب عالم در امور و یاد ر مذهبی از مذاهب. بشنوید ندای مظلوم را و صلح اکبر تمسک نمائید. (ورق نهم از کلمات فردوسیّه)

و نیز باین ندای دلنشین پیروان اسم اعظم را ندا میفرمایند:

"یا حزب الله بخود مشغول نباشید، در فکر اصلاح عالم و تهذیب اُمم باشید."

و نیز میفرمایند: "امروز انسان کسی است که بخد مت جمع من علی الارض قیام نماید."

"حضرت عبدالبهاء" میفرمایند:

"... ای احبای الهی، تعالیم الهی، مورث حیات ابدیست و سبب روشنائی عالم انسان. صلح و صلاح است و محبت و امان. تاسیس آشتی و راستی و دوستی در جهان آفرینش است و واسطه اتحاد و اتفاق و التیام و ارتباط در میان عموم افراد انسان. لهذا باید که اساسی در این جهان نیستی بنهید که سبب هستی بی پایان گردد و علت نورانیت عالم امکان شود..."

"... ای یاران روحانی از هیچ بلائی ملال نیارید گلال مجوئیید بلکه شب و روز در نورانیت عالم انسانی بکوشید که بلکه انشاء الله خلق از عالم ظلمانی برهند و در جهان نورانی در آیند از درندگی نجات یابند و فضائل ملکوتی یابند. تیز چنگی بنهند و بر راستی و

درستی و محبت و دوستی برخیزند..."

"... باید بوصایا و نصایح جمال مبارک قیام نمود و باعمال و افعالی قیام کرد که سبب نورانیت عالم است و ظهور رحمانیت بین اُمم. جمع من علی الارض یعنی کُل قبائل و شعوب هر یک تیشه در دست گرفته و ریشه یکدیگر را قطع نمایند. خونریزی و فتنه انگیزی تیز چنگ اند و بد اندیش، هلاک یکدیگر خواهند و اضمحلال همدیگر جویند ولی قدرت آسمانی و قوت یزدانی وید اقتدار الهی خیمه وحدت عالم انسانی در قطب امکان بلند نموده و علم صلح اعظم و دوستی و محبت و راستی و حق پرستی بلند کرده. یاران خادم این خیمه اند و دوستان جنود این علم. پس باید آنچه لائق و سزاوار است برخیزند و شور و ولوله انگیزند و بر مشامها مشک معطر بپزند و بمذاقها شهد و شکرریزند آیات هدای گردند و بشارات ملاء اعلی شوند و لشکر ملکوت ابهی. نزاع وجدال را بنیاد براندازند، حرب و ضرب را آثار از عالم امکان زائل نمایند، شجره بیگانگی از ریشه قطع نمایند و در گلشن آفاق نهای بیگانگی بنشانند. نار بغض و عداوت خاموش کنند و دریای الفت و محبت بجوش و خروش آرند. آئین نفاق از لوح آفاق نسخ نمایند و آیات وفاق ثبت فرمایند. خار و خس شره و عدوان از مزرعه امکان براندازند و بیگل و ریاحین اتحاد و اتفاق بیارایند و تربیت نفوس فرمایند و زبان بوصایا و تعالیم جمال مبارک بگشایند."

شره: بسیار مایل بودن به غذا یا چیزی، حرص، آز

### تاریخ حیات مبارک حضرت ربّ اعلیٰ

جناب ملاحسین بعد از آنکه اصحاب سید مرحوم رابا جرای وصایای آن بزرگوار تشویق نمودند از کربلا به نجف عزیمت کردند میرزا محمد حسن برادرشان و میرزا محمد باقر همشیره زاده شان با ایشان همراه بودند . این سه نفر بمسجد "کوفه" رسیدند جناب ملاحسین برای مدت چهل روز در مسجد کوفه عزمِ اعتکاف فرمودند و عبادات مشغول شدند و روزها صائم بودند و شبها بدعا و مناجات مشغول . برادرشان نیز در صوم و صلوة با ایشان همراه و همشیره زاده شان مُتَصَدِّی تَهِّیّه و سائل غذا و سایر لوازم بودند و پس از فراغت مُشَارَا لَیْهِ نیز عبادات میبرد اخت . پس از چند روز "ملاعلی بسطامی" که از مشاهیر شاگردان مرحوم سید بود با ۱۲ نفر دیگر از همراهان خود بمسجد کوفه وارد شدند . اعتکاف چهل روزه ملاحسین که تمام شد به همراهی برادر و همشیره زاده اش به نجف برگشت . شب از کربلا رد شد و پس از زیارت نجف به بوشهر روان گردید . در بوشهر نفعه لطیفه غیبی بمشامش رسید زیرا در این شهر محبوب عالمیان چنگ مُتَوَقِّف و بتجارت مشغول بودند . مدت توقّف مُشَارَا لَیْهِ در بوشهر آنقدرها طول نکشید و بصوب شیراز روان گشت پس از ورود از برادر و همشیره زاده اش جدا شد بآنها گفت شما بمسجد "ایلخانی" بروید و در آنجا منتظر باشید اِنْشَاءَ اللّٰهِ هنگام مغرب نزد شما

خواهم آمد . آنها رفتند . جناب ملاحسین چند ساعت در خارج شهر گردش کرد در آن بین جوانی رامشاهده نمود که جبهه گشاده ای داشت و عمامه سبزی بر سر نهاده پیش میآید و چون به ملاحسین رسید باتبسم سلام کرد و فرمود : "الْحَمْدُ لِلّٰهِ که بسلامت وارد شدید" و مانند دوست صادق با وفائیکه با رفیق قدیمی خود برخورد نماید با ملاحسین بمهر و محبت تلاقی نمود . ملاحسین میفرمود : "جوانیکه در خارج شهر شیراز بخد متش رسیدم باینها محبت نسبت بمن رفتار کرد و مرا بمنزلش دعوت فرمود تاریخ سفر از من دور شود و از خستگی دمی بیاسایم من از ایشان درخواست کردم که از قبول دَعْوَتِ مَعذُورَم دارند زیرا همراهان من در شهر بانتظار مُرَاجَعَتِ مَن هستند . فرمودند : آنها را بخدا بسپار . خداوند آنها را محافظت میفرماید . بعد مرا امر کردند تا در خد متش روان شوم من هم بقدری از حُسنِ رفتار و شیرینی گفتارش متأثر شده بودم که نتوانستم دعوتش را اجابت نکنم . از احساسات شدید و عواطف عالیّه و آواز دلربا و متانت و وقارش در رحیرت بودم پس از طی طریق بدرب منزل رسیدیم . بنای منزل در نهایت ظرافت بود . جوان در را کوبید . غلامی حبشی در را بگشود جوان اول وارد منزل شده و بمن فرمود : "اُدْخُلُوا بِسَلَامٍ اَمِنْهُنَّ" عَظَمَتِ و جلال و قدرت و طرز مهمان نوازیش تا اعراق قلب من اثر کرد . آیه قرآنی را که تلاوت فرمود برای وصول بمقصر ، قلبی خود بفال نیک



گرفتم زیرا این آیه را وقتی فرمود که من میخواستم وارد منزل شوم .  
 این اولین منزلی بود که من در آن شهر وارد میشدم . هوای این  
 شهر از اول ورود سرور و نشاطی عجیب در من ایجاد کرده بود که  
 هرچه بخواهم وصف کنم نمیتوانم . با خود گفتم آیا ممکن است در  
 این شهر بمقصود برسم ؟ آیا ممکن است این پیش آمد بحصول  
 مقصود من کمک کند و بدوره انتظار من خاتمه بخشد ؟ خلاصه  
 وارد منزل شدم . صاحب خانه از جلو و من از دنبال وارد اطاق  
 شدیم . بمحض ورود باطاق سرور و نشاط من مضاعف گشت . هرچه  
 بگویم کم گفته ام . نشستیم . جوان فرمود آفتابه ولگن آوردند ، برای  
 اینکه دست و پای خود را از گرد سفر بشویم . من اجازه خواستم  
 که در اطاق دیگر بشستن دست و پا اقدام کنم ولی آن بزرگوار در  
 همان اطاق با دست مبارک خود آب ریختند و من دست و پایم را  
 شستم . بعد ظرفی از شربت برای من آوردند . آنگاه فرمودند .  
 سماور و چای حاضر نمایند و چای بمن مرحمت کردند . پس از آن  
 اجازه خواستم مرخص شوم و عرض کردم مغرب نزد یک است ، همراهان  
 منتظر من هستند ، بآنها گفته ام هنگام مغرب در مسجد "ایلخانی"  
 نزد شما خواهم آمد . فرمودند : ناچار وقتیکه بآنها وعده دادی  
 کلمه انشاء الله را بر زبان راندی ، از قرار معلوم مشیت خدا بر رفتن  
 تو قرار نگرفته ، بنابراین از خُلفِ وعده بیمناک مباش . متانت و وقار  
 آن بزرگوار طوری بود که چیزی نتوانستم بگویم . برخاستم وضوء

گرفتم بنماز مشغول شدم . ایشان نیز پهلوی من بنماز ایستادند .  
 در بین نماز باین پیش آمد خود فکر مینمودم و قلباً "مناجات میکردم"  
 و میگفتم : خدایا تاکنون در جستجوی حضرت موعود کوتاهی نکرده ام  
 و لکن هنوز بمقصود نرسیده ام و حضرت موعود را نیافته ام ، توظهور  
 او را وعده فرموده ای و تخلف در وعده تونیست . این جریان که  
 ذکر شد شب پنجم جمادی الاول سال ۱۲۶۰ هجری بود نیم  
 ساعت از شب گذشته بود که آن جوان بزرگوار بامن بمکالمه  
 پرداخت . وقتیکه میخواستم براه طلب قدم گذارم و بجستجوی موعود  
 بپردازم و مسأله را پیش خود علامت صدق ادعای قائمیت قرار  
 دادم یکی رساله بود که شامل مسائل مشکله و اقوال متشابهه و  
 تعالیم باطنیه حضرت شیخ و سید مرحوم بود . تصمیم داشتم  
 هر کس آن رموز و اسرار را بگشاید و آن مشکلات را حل فرماید باطاعتش  
 قیام نماید و زمام امور خود را بدو سپارم . دوّم ، آنکه سوره مبارکه  
 یوسف را بطریقی بدیع که نظیر آنرا در موفات و کتب نتوان یافت ،  
 تفسیر فرماید . . . .

سرگرم این افکار بودم میزبان بزرگوار من فرمود : درست وقت  
 کنید تمام صفات در من موجود است چه مانع دارد که من شخص  
 موعودی باشم که سید مرحوم فرموده چه اشکالی در این مسأله تصور  
 میکنید . پس از استماع این بیان مبارک چاره ای جز تقدیم رساله  
 معهوده ندیدم آنرا بحضور مبارک گذاشتم و عرض کردم خواهش

دارم بصفحات این رساله نظر لطفی افکنده و از ضعف و تقصیر من  
 صرف نظر فرمائید آن بزرگوار مسؤول مرا قبول فرموده کتابرا  
 برداشته بعضی صفحات آنرا ملاحظه فرمودند . آنگاه کتابرا  
 بسته و بمن متوجه شدند و در ظرف چند دقیقه حل مشکلات و کشف  
 رموز آنرا بیان فرمودند . بعلاوه بسیاری از حقائق و اسرار را  
 تبیین و تشریح فرمودند که تا آنوقت در هیچ حدیثی از ائمه اطهار  
 و در هیچ کتابی از تألیفات شیخ و سید ندیده بودم . بیان  
 مبارک بقدری مؤثر و بهجت افزا بود و با قدرت مخصوصه ادامه میداد که  
 وصفش از عهدۀ من خارج است . بعد فرمودند : اینک وقت نزول  
 "تفسیر سوره یوسف" است پس قلم را برداشته و با سرعت خارج از  
 مرحله "تصور سوره المک" را که اولین سوره آن تفسیر مبارک است  
 نازل فرمودند . حلاوت صوت مبارک که در حین نزول آیات ترنم  
 میفرمودند بر قوت تأثیر کلمات مبارک اش میافزود . تا خاتمه سوره  
 ابداً توقف نفرمودند . من همانطور نشسته بودم گوش میدادم .  
 صوت جان افزا و قوت بیان مبارکش مرا اسیر کرده بود . بالأخره  
 برخاستم و با حیرت و تردید یک بمن دست داده بود عرض کردم : اجازه  
 بفرمائید مرخص شوم . باتبسم لطیفی فرمودند : بنشینید اگر حالا  
 از اینجا بیرون بروید هر که شما را ببیند خواهد گفت که این جوان  
 دیوانه شده است . آنوقت ۲ ساعت و ۱۱ دقیقه از شب گذشته بود .  
 بعد فرمودند : بعد از این در آینده این شب و این ساعت از بزرگترین

اعیاد محسوب خواهد شد . خدا را شکر کن که با رزوی خود رسیدی .  
 خوشحال اشخاصیکه باین موهبت نائل شوند . ۳ ساعت از شب  
 گذشته امر فرمودند تا شام حاضر کنند . محبت و لطف رفتار میزبان  
 بزرگوار مخصوص خودش بود از کس دیگری ممکن نبود آنگونه عواطف  
 و فضائل آشکار و ظاهراً هرگز در همین مطلب بتنهائی برای عظمت  
 و جلالت آن بزرگوار برهانی کافی و شاهدی صادق بود که احتیاجی  
 بسایر شئون نداشت . من گرفتار سحر بیان میزبان مهربان خود  
 بودم . نمیدانستم چه وقت و هنگام است از دنیا بی خبری خبر همه چیز را  
 نراموش کرده بودم . ناگهان صدای اذان صبح بگوشم رسید آنشب  
 خواب بچشم من نیامد بنغمات صوت روح افزای حضرتش و پیوسته و  
 بلندی آواز جلال فرمایش در هنگام نزول آیات "قیوم السماء" یعنی  
 تفسیر سوره یوسف گوش هوش فراداده و از ترنماتش لذت میبرد .  
 بعد فرمودند : شما اول کسی هستید که بمن موهبت شده اید . من  
 "باب الله" هستم و شما "باب الباب" . باید هیجده نفر بمن موهبت  
 بشوند . باین معنی که ایمان آنها نتیجه تخلص و جستجوی خود  
 آنها باشد بدون اینکه کسی آنها را از اسم و رسم من آگاه کند باید  
 مرابشناسند و بمن موهبت شوند . مرابهیچکس معرفی نکنید تا  
 وقتی که به من توجه نمایم برای هر یک از مومنین اولیه تکلیفی معین  
 خواهم کرد و راه تبلیغ کلمه الله را بآنها نشان خواهم داد . بعد از  
 این فرمایشات مرا مرخص فرمودند و تا دم در با من تشریف آوردند :

## نکته : اختراعاتی که دنیا را بهم نزدیک کرده

نوشته : هوشنگ محمودی

اثر وجودی اشخاص به تناسب شخصیت و موثقت ایشان است مثلاً وقتی مهمانی بخانه خود دعوت میکنیم هر قدر این مهمان برای ما عزیزتر و شخصیتش والاتر باشد اثرات وجودیش قبل از آمدن و هنگام توقفش در خانه ما و بعد از رفتن نیز کاملاً بیشتر است قبل از ورودش تمام قدرت ما برای تهیه پذیرائی او و انجام آمالش بکار میرود هنگام توقفش در خانه مانوعی دیگر از اثر وجودش ظاهر و آشکار است مثلاً تمام وسائل را تا حد توانائی خود تهیه میکنیم تا باو از هر جهت خوش بگذرد و هر چه میل داشت در اختیارش باشد و حتی پس از رفتن، آثار او باقی و اثر وجودش عیان است.

بعضی از مخترعین چند سال قبل از ظهور حضرت موعود متولد و آثار اختراعی خود را در زمان وجود آن نفوس مقدسه بوجود آورده اند یکی از این مخترعین که بیگمان در صفوف مقدم مخترعین است که با اختراعش دنیا را بهم نزدیک کرده و یکی از پایه های مادّی تحقق وحدت عالم انسانی را استوار نموده است "جورج استنفنسن" انگلیسی می باشد که مخترع لوکوموتیو، یعنی همان ماشین بزرگ و غول پیکری است که بدنبال خود، ده ها قطار ترن را میکشد. و همچنانکه حق جل جلاله در عوالم روحانی بوسیله مستصَفین عباد

امرش را در عالم امکان سریان و جریان میدهد در عوالم مادّی نیز اکثریت قهرمانان عالم نفوس مقدّسی بودند و از نظر مادّی و مقام اجتماعی بسیار پائین و از طبقات زیرین اجتماع محسوب میشدند از جمله مخترع مورد بحث این مقاله است.

"جورج استنفنسن" در دوران اولیه حیاتش را در نهایت فقر و تنگدستی گذراند و از ۷ سالگی تا ۲۳ سال آنرا در رگاوچرانی گذراند و کاری جز آن نمیدانست.

اما سرانجام نیروئی او را بخارج شهر مولدش کشانید تا با تعمیر ساعت های مچی و دیواری امرار معاش کند زیرا سکونت در دهکده "ویلام" (Wylam) نزد یک شهر "نیوکاسل" (Newcastle) در "انگلیس" او را چون آب را کد همچنان بدبو و بی خاصیت نگه میداشت حرکت بعنوان یک اصل اصیل برای پیشرفت معرفی شده است این است که حق جل جلاله در الواح و آثار مهاجرت را دلیل پیشرفت و ترقی می شمارند. و مهاجرت حضرت رسول اکرم و ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله را بعنوان مثال ذکر می فرمایند. بهر حال جورج جوان از دهکده خود به شهر کوچک "کیلینگ ورث" (Killingworth) رفت و در آنجا تعمیر ساعت رایا گرفت و با آن امرار معاش میکرد. گرچه پولی که از این راه بدست می آورد بسیار ناچیز بود ولی نسبت بدآمد چوپانی خوب بود. مضافاً باینکه در خلال این مدت تصادف یا اراده الهی او را بطرف لوکوموتیو ترن کشانید

وابتداءً شاگرد آتشکار شد. در آن زمان سوخت لوکوموتیوها ذغال سنگ بود و کار آتشکار این بود که بیلچه‌ای بدست گیرد و زمستان و تابستان در مقابل کوره آتش قرار گیرد و مرتباً تنور این کوره را باریختن ذغال سنگ روشن نگهدارد. جورج استفنسن شاگرد چنین آتشکاری شد و سرانجام در این کار استاد گردید و خود آتشکار ماشین بخار شد در این جا بود که او متوجه نقائص زیادی در لوکوموتیو شد و تصمیم گرفت خود را وقف رفع نقائص آن کند. پس شبانه روز عاشقانه بکارپرداخت. بد نیست بدانید که حقوق سالیانه او در این وقت فقط یکصد لیره بود یعنی کمتر از ماهی ده لیره.

استفنسن مردی با اراده بود هدف زندگی خود را تعیین کرد و بعد بسوی هدف با تمام قوا پیش رفت. او پس از آنکه مطالبی در زمینه نحوه کار لوکوموتیو یاد گرفت در چار غور و نرسد که حالا همه چیز را میدانم و بی نیاز از علم و اطلاعات دیگران هستم بلکه برعکس از تمام وسائل آموزشی اطرافش استفاده کرد تا دانش خود را نسبت بمسائل علمی افزایش دهد. مثلاً وقتی اوضاع مالیش خوب شد و پسرش را بمدرسه فرستاد خود شرنیز شروع کرد بدرس خواندن. در این موقع استادش فرزند خرد سالش بود بدین معنی که هرچه پسر روزها در مدرسه از معلمین خود فرامیگرفت شبها به پدرش میآموخت.

بدین ترتیب تا حد زیادی با علم فیزیک و طرز کار ماشینها آشنا

شد و توانست در تعمیر تلمبه‌های کد معدن از کار افتاده بود و مهندسين از عهدہ تعمیرش برنیامده بودند موفق شود. او از نان شبش میزد و کتاب‌های علمی مورد نیاز میخرید و میخواند. این موفقیت کوچک از نظر عالم علم و بزرگ از نظر مردم کم سوادى چون استفنسن باعث شد که بمطالعاتش در مورد لوکوموتیوها بیفزاید تا آنجا که عمر خود را وقف رفع نقائص آن نماید تا جائیکه تاریخ علم او را مخترع اصلی لوکوموتیو بخواند. استفنسن پس از تحمل هزاران مشکل مالی و معنوی و مبارزه با صد مانع و بردباری در برابر مشقت زیاد توانست با کمک پسر ۱۷ ساله‌اش در سال ۱۸۲۰ یعنی سه سال بعد از تولد جمال مبارک و یکسال پس از تولد حضرت رب اعلی لوکوموتیو خود را بسازد. و در رست هشت سال و شش سال پس از تولد آن طلعات قدسی اولین تیرن حامل مسافر او در دنیا براه افتد. لوکوموتیوی که بوسیله "ماشین بخار حرکت میگرد. باید در دوستان عزیز مابد انند که گرچه لوکوموتیو قبلاً اختراع شده بود ولی همانطور که ذکر شد در ارای نقائص زیادی بود تا حدی که فقط در معدن زغال سنگ از آن استفاده میکردند آنها فقط ابتداءً در معدن زغال سنگ "هتن" (Hetton) مورد استفاده قرار گرفته بود. جورج استفنسن در موقع افتتاح اولین قطار راه آهن بین "استاکتن" و "دارلینگتن" خود رانندگی لوکوموتیو را بعد گرفت در حالیکه ۳۸ واگن با ۹۰ تن بار و صد هاسافرید نبال خود میکشید،

نام خود را در تاریخ علم جاودانه کرد . این همان وسیله ایست که حضرت عبدالبهاء در سفر تاریخی خود بغرب برای ابلاغ پیام حضرت بهاءالله دائماً از آن استفاده میفرمودند . کم کم شهرت استفنسن از مرکز کشور انگلستان گذشت و سیل سفارشها برای ساختن لکوموتیو بسوی اوسرازیرشد . و یکسب افتخاراتی نائل آمد . مثلاً پادشاه بلژیک لقب "شوالیه" باو داد ، و در سال ۱۸۳۰ برنده ۵۰۰ لیره بخاطر ساختن بهترین لکوموتیو شد . بخاطر وفاداری در این میان ناگزیر هستم نام دوتن همکارش را که بیگمان نقش مهمی در ترقی و موفقیت استفنسن داشتند بیبرم : یکی از آنها بنام "توماس ریچارد سن" ( T. Richard Son ) و یکی بنام "ادوارد پیس" ( Edward Piese ) بود که در تمام مراحل یار و مددکار استفنسن بودند .

نکته قابل توجه در زندگی علمی استفنسن این است که در این زمان که در مظهر ظهور الهی در جهان تولد شده اند کثرت مخترع و دانشمندان علمی بقدری است که انسان بحقیقت نمیتواند دریابد که مخترع واقعی فلان اختراع کیست مثلاً درست همزمان با دانشمند بزرگ انگلیسی "همفری دیوی" ( H. Davy ) که چراغ بی خطر برای معدنچیان اختراع کرد استفنسن نیز چنین چراغ بی خطری برای معدنچیان انگلیسی اختراع کرد و بحث شدیدی در بین محافل علمی بوجود آورد که مخترع واقعی چراغ بی خطر

برای معدنچیان همفری دیوی بوده است یا جورج استفنسن ؟ هرکه باشد مبین این حقیقت است که در موقع طلوع شمس حقیقت حتی در موقع سپیده صبح ، حقایق بسیاری روشن میشود . در هر حال ما اهل بهاء تحیات قلبیه خود را به این مردم سخت کوش که با اختراعات خود دنیا را بهم مرتبط ساختند و طلائی تحقق وحدت عالم انسانی را بوجود آوردند تقدیم میکنیم و برای ارتقاء روحشان در عالم ملکوت دعا مینمائیم .

### هوالله

بخشنده یزدانا ، این بندگان آزادگان بودند  
و این جانهای تابان بنور هدایت روشن و درخشانده  
گشتند . جامی سرشار از باده محبت نوشیدند و  
اسراری بی پایان از اوتار معرفت شنیدند . دل بتو  
بستند و از دام بیگانگی جستند و به بیگانگی تو پیوستند  
این نفوس نفیسه را آنیس لاهوتیان فرما و در حلقه  
خاصان در آرد و در خلوتگاه عالم بالا محرم اسرار کن و  
مستغرق بحر انوار فرما . توئی بخشنده و درخشانده و  
مهربان .

عبدالبهاء عباس

درس پنجم :

۱- در این مرحله تمرین قرائت روی قسمت سوم لوح احمد با توجه به متن و نوار ضمیمه انجام میگردد .

۲- همچون درس قبل ، قسمت دوم لوح احمد را به دفتر قواعد منتقل نمود و معانی قسمت دوم را نیز در دفتر ثبت نمائید ، همچنین بطریق مرحله قبل معنی فارسی هر کلمه را زیر آن بنویسید و این قسمت لوح را نیز ترجمه کنید .

قسمت سوم لوح احمد

"... كَذَلِكَ حَالَتِ الظُّنُونُ بَيْنَهُمْ ... الى آخر"

معانی لغات قسمت دوم لوح احمد

رُسُلٌ	: پیغمبران (مفرد : رَسول)
أُمَّ	: مادر
إِنْ	: اگر
أَنْتُمْ	: شما
عَارِفِينَ	: مفرد : عارف بمعنی دانا ، خداشناس
كَذَلِكَ	: اینچنین
يَذِكُرُ	: پند و نصیحت میدهد
كُمُ	: شما را

وَرُقَاءٌ	: کبوتر (کنایه از مظهر قدس الهی)
سِجْنٌ	: زندان (جمع : سجون)
مَا	: نیست
بَلَاغٌ	: رساندن خبر و پیغام
مُبِينٌ	: واضح ، آشکار
مَنْ	: کسیکه ، کسانیکه
شَاءَ	: خواست
فَلْيُعْرِضْ	: پس اعراض کند
نُصْحٌ	: پند دادن ، نصیحت کردن
فَلْيَتَّخِذْ	: پس بگیرد
رَبًّا	: خداوند ، مربی ، سازنده
سَبِيلٌ	: راه ، طریق (جمع : سُبُل)
قَوْمٌ	: گروه ، مردم ، جماعتی از مردم
إِنْ تَكْفُرُوا	: اگر کفر میورزید
آیات	: جملات و عبارات صادره در مقام وحی از مظهر امرالله
	: معجزات ، نشانهها ، علامت ها
أَيُّ	: کدام
حُجَّةٌ	: برهان ، دلیل
أَمَنْتُمْ	: ایمان آوردید
هَاتُوا بِهَا	: بیاورید آنرا

مَلَأَ	: گروه ، دسته ، جمعیت
كَاذِبِينَ	: دروغگویان (مفرد : كاذب)
لَا	: نه
وَ	: قسم به
نَفْسٍ	: جان ، روح ، خون ، تن ، جسد
ي	: من
يَدٍ	: دست
لَنْ يَقْدِرُوا	: نمی‌توانند
لَنْ يَسْتَطِيعُوا	: نمی‌توانند
يَكُونُ	: می‌باشد
لِ	: برای
بَعْضٍ	: برخی
ظَهْرٍ	: یار و مددگار ، هم‌پشت ، پشتیبان
لَا تَنْسَ	: فراموش مکن
فَضْلٍ	: بخشش ، احسان ، نیکویی
فِي	: در
عَيْبَتٍ	: ناپیدا شدن ، پنهان شدن از نظر
ذِكْرٍ	: بیاد آور
أَيَّامٍ	: روزها (مفرد : يوم)
كُرْبَتٍ	: حزن ، مشقت

عُرْبَتٍ	: دوری ، دور شدن
بَعِيدٍ	: دور (ضدّ قَرِيب)
كُنْ	: باش
مُسْتَقِيمٍ	: پابرجا
حُبِّ	: دوستی ، عشق
بِحَيْثٍ	: بطوریکه
لَنْ يَحْوَلَ	: برنگردد ، تغییر نکند
كَ	: تو را
لَوْ تَضْرَبُ	: اگرچه زده‌شوی
سُيُوفٍ	: شمشیرها (مفرد : سَيْف)
أَعْدَاءٍ	: دشمنان (مفرد : عَدُوّ)
يَمْنَعُ	: باز می‌دارد
سَمَوَاتٍ	: آسمانها (مفرد : سَمَاء)
أَرْضِينَ	: زمین‌ها (مفرد : أَرْض)
نَارٍ	: آتش (جمع : نِيران)
كُوْثَرٍ	: نام نهریست در بهشت که در قیامت آشکار می‌شود
أَجْبَاءٍ	: دوستان (پیروان حق و از افراد بهائی باین کلمه تعبیر می‌شود)
لَا تَكُنْ	: مباش
مُمْتَرِينَ	: شک‌کنندگان

إِنْ يَمْسُكْ	: اگر فرارسد تورا
حُزْنَ	: اندوه
أَوْ	: یا
ذَلَّةً	: خواری
لِأَجْلِ	: بخاطر
لَا تُضْطَرِّبْ	: مضطرب مشو، آشفتہ مشو
تَوَكَّلْ	: اعتماد کن، کار خود را به خدا واگذار
آبَاءَ	: پدرها
أَوَّلِينَ	: مفرد: اوّل، بمعنی نخست، ضدّ آخر
ناس	: مردم، مردمان، آدمی، آدمیان
يَمْشُونَ	: راه میروند
سُبُلَ	: مفرد: سبیل، بمعنی راه و طریق
وَهُمْ	: گمان، خیالِ باطل، پندار
لَيْسَ	: نیست
هُمْ	: آنها
بَصْرَ	: چشم، حس بینائی
لِيَعْرِفُوا	: تا اینکه بشناسند
عَيْنَ	: مفرد: عین، بمعنی چشم
أَوْ يَسْمَعُوا	: یا اینکه بشنوند
نَغَمَاتِ	: مفرد: نغمه، بمعنی آهنگ، آواز، سرود

آذان	: گوشها، (مفرد: أذن)
أَشْهَدْنَا	: شهادت دادیم ما
أَنْتَ	: تو، تویی
شاهدین	: مفرد: شاهد، بمعنی گواه

### لغات واصطلاحات شماره ۵

أَخَذَ كَرْدَن : گرفتن

أَيَّامٌ : روزها — اوقات حاضر (مفرد: يَوْم)

إِسْتَيْلَاءٌ : پیروزی یافتن

إِيقَانٌ : یقین کردن — مُحَقِّقٌ ساختن — بی تردید باور کردن و

یقین حاصل نمودن — به یقین رسانیدن

إِقْتِضَاءٌ : مُسْتَلْزِمٌ بودن — د رخور و مناسب بودن — طلب و حـق

خوبش را مطالبه کردن و گرفتن — تناسب لزوم — شایسته

وسزاوار

أَوْتَارٌ : زهها — زههای کمانها — تارهای موسیقی (مفرد: وَتْر)

إِلْتِيَامٌ : بهم پیوستن — بهم پیوند دادن — سر بهم آوردن و بهم بود<sup>ی</sup>

یافتن زخم

إِضْحَالٌ : نابودی — نیست شدن — تباه شدن

إِعْتِكَافٌ : گوشه گیری — عَزَلَتْ

إِجَابَتٌ : پذیرفتن خواهش — پاسخ دادن — قبول کردن



أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ : آیه قرآن : سُورَةُ الْحَجَرِ آیه ۴۶ : شما با درود و سلام و با کمال ایمنی و احترام به بهشت ابد وارد شوید  
 أقوال : سخن ها ، عقائد و نظریات ، گفتارها ( مفرد : قَوْل )  
 أنیس : یار ، همدم — لقب جناب میرزا محمد علی زنوزی که عاشقانه با حضرت اعلیٰ بشهادت رسید .

استماع : گوش دادن — شنیدن

ارتقاء : بالا رفتن — ترقی کردن

امکان (عالم امکان) : عالم وجود — عالم جسمانی — این دنیا  
 إِنَّهُ وَلِيُّ الْمُحْسِنِينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ : بد رستیکه اوست مددگار  
 نیکوکاران ستایش برای خداوندی است که پروردگار عالم است .

أَصْحاح : اصطلاح خاص است برای هر فصل از کتاب مقدس مثل  
 سوره برای قرآن ( جمع : اصحاحات )

إنفاق : دادن یا بخشیدن مالی به کسی — خرج کردن مال

إلی حین : تا این هنگام — تا زمان

إضطراب : پریشان شدن — منقلب شدن — غمگین شدن ، لرزیدن  
 آلت : اسباب ، ابزار ، هر چیزی که بوسیله آن کاری انجام بدهند .

أفعال : کارها — اعمال — کردارها ( مفرد : فِعْل )

إِنْ شَاءَ اللَّهُ : اگر خدا بخواهد

إمّار : گذرانیدن — گذراندن

اسم اعظم : بزرگترین نام خدا ( در میان اسماء الله ، اسم اعظم  
 ( بهاء ) میباشد .

بَرَات : نوشته‌ای که بموجب آن دریافت یا پرداخت پولی را بدیگری  
 واگذار کنند

بَهَجَةٌ ، بَهَجَت : شادمانی ، سرور ، زیبایی و تازگی ، خرمی  
 بدیع : نوظهور ، تازه و نو ، ابداع کنند و بوجود آورنده ، از اسماء  
 الهی است .

بُرِيءٌ : بیزار ، برکنار ، بی‌گناه ، خالص

تَمَسَّكَ : متوسل شدن — چنگ زدن — گرفتن — پناه بردن — تعلق  
 یافتن .

تَهْدِيبٌ : تربیت کردن و پاک و مبرّی ساختن اخلاق و اقوال و اعمال  
 از عیب و نقص

تیزچنگ : آنکه چیزی را به تنندی و چالاکی بگیرد .

تَشْرِيحٌ : شرح دادن

تَرْتَمٌ : آواز خواندن — زمزمه کردن

تَرَدُّدٌ : دودل شدن — آمد و شد

تَفْحُصٌ : کاوش و جستجو کردن — تحقیق کردن در امری

تَحِيَّاتٌ : ( مفرد : تَحِيَّةٌ ) سلام و درود گفتن . نوس آمد گفتن ، بقا ،  
 سلامت و حفظ

جَنَاح : بال — بازو (جمع: أَجْنَحَه ، أَجْنُح )

جَهْل : نادانی

جُرُوحَات : (مفرد: جُرْح : زخم)

جَبَهه : پیشانی — ساحت و میدان

جَمَال : زیبایی (جَمَالِ قَدَم : زیباییِ آزلی و جاوید الهی (حضرت

بهاء الله)

حَرْب : جنگ — کارزار

حَلَاوَت : شیرین بودن — شیرینی

خَادِم : خدمت کننده — خد متگزار — خد متکار (جمع: خُدَام ، خُدَم)

خَيْمَة : سراپرده ، چادُر (جمع: خِيَام — خِيم)

خَلْفٍ وَعَدَه : وفات کردن به وعده

خَاصٌّ : برگزیده — ویژه — ممتاز — مُقَرَّب — ضِدَّ عَامِّ

خَس : غار و خاشاک — بمعنی آدم پست و فرومایه نیز گفته شده

ذَرَعٌ صُودِن : اندازه گرفتن

رَهَابِين : (مفرد: رُهَبَان : گوشه نشین)

روح افزا : روح پرور — شادی بخش

رَحْمَان ، رَحْمَن : بسیار بخشنده و مهربان — رَحِيم — از اسماء خاص

خد اوند

رِيَّاحِين : گیاهان سبز و خوشبو (مفرد: رِيْحَان)

سَلُوك : روش — رفتار — سازش — پیمودن راه و مراجلی که طالب

حقیقت باید طی نماید

سَرِيَان : جریان یافتن ، ریشه دوانیدن ، هر حرکت و انتقال ناپیدا ،

د رشب حرکت کردن

سَمَاءه : آسمان ، بالا و فوق و اعلای هر چیز ، ابر ، باران ، سقف خانه

(جمع: سَمَوَات ، سَمَاوَات)

سَمَع : گوش ، حس شنوائی ، شنیده شده (جمع: اَسْمَاع ، اَسْمَع)

سِحْر : جادو ، انسون (جمع: اَسْحَار ، سُحُور)

سَابِع : هفتم — هفتمین

شَرِك : کفر ، شریک برای خدا قائل شدن ، سَهْم ، نصیب (جمع :

اَشْرَاك)

شَايِبَة : شفا بخش ، تند رستی دهنده ، پاسخ قاطع و قانع کننده

شَقَاوَت : بد بختی (ضِدَّ سَعَادَات) ، شدت و سختی

شُعُوب : (مفرد: شَعْب : قوم ، طایفه)

شُؤُون : حالات — مفرد: شَأْن : حال ، امر ، امر بزرگ و مهم ، رفتار ،

قدر و منزلت ، حاجت و نیاز

شَايَان : شایسته — سزاوار

شَهْد : اَنگَبِين ، عَسَل

شَجَرَه : یک درخت ، درخت واحد

شُوَالِيَه : نجیب زاده ، جوانمرد ، دارای مَنصَب و درجه افتخاری

صِدْق : راستی ، درستی ، صلاح ، برابر حقیقت بودن ، فضل ، جد

صَحْن : زمین وسیع و صاف ، حیات یا زمین صافِ جلوخانه (جمع :

صُحُون (صِحَان) بشقاب غذاخوری

صَوْم : روزه — صَمْت و سَكُوت (جمع : أَصْوَام)

صَلَوَة : نماز ، دعای واجب ، رحمت خدا بر بندگان (جمع : صَلَوَات)

صَائِم : روزه دار ، روزه گیر ، بدون خوردن و آشامیدن

صَوَّب : جهت ، طرف ، ناحیه ، ضد خطا (صَوَاب) ، راست و درست

طَّرَا : همه — تمام — جمعا

طَلَعَات : چهره ها — جلوه ها و ظهورات (طَلَعَاتِ الْهَيْبَةِ : مظاهر

مقتدسه الهیه ، پیامبران)

طَلَائِع : (مفرد : طَلِيعَة) پیشروان لشکر

عِبَاد : (مفرد : عَبْد : بنده — بنده خدا — زرخرد)

عِدَاوَة : دشمنی — خصومت

عِتَاق : آزاد شدن بنده — خارج شدن بنده از قید بندگی

عَوَاطِف : احساسات درونی ، مَحَبَّتْ ها ، شَفَقَتْ ها ، قَرَابَتْ ها

(مفرد : عَاطِفَة)

غَضَبٌ : عصبانیت یا مالی را بزور گرفتن — تجاوز و عنف کردن

قَرَاعَتٌ : آسودگی ، رخا تمه کار ، آرامش و رُخْصَت و مَجَال

قَاهِرَةٌ : غالب — مقهورکننده — عالی — شایخ

قُدْسٌ : بهشت — حَرَم — مکان مقدّس — جبرئیل — بطور خاص بیت

الْمُقَدَّس یا اورشلیم

قِصَاصٌ : کیفر — مجازاتِ خِلَافِ یا جُرْم — جزای خطا یا گناه — معامله

بِعِثْلٍ دَرَجَاز

قَسْبِيس : کشیش — مرد روحانی مسیحی

كَلَالٌ : خسته شدن — مانده شدن

لَا بُدَّ : ناگزیر — ناچار

لِوَجْهِ اللَّهِ : بجهت رضای الهی ، بخاطر حق ، برای رضای خدا

مَتَانَتٌ : محکم بودن ، وقار و سنگینی ، نیرومندی

مُتَشَابِهٌ : جمع مُتَشَابِهَات : مطالب و کلامی که بطریق استعاره بیان

شود و ، ارای د و معنی باشد — مطالب غیر واضح آیات

مُتَشَابِهَةٌ د را اصطلاح قرآن نیازمند به تفسیرند که از ظاهر

آنها پی بمعنی واقعی نمی توان برد و در مقابل آیات محکما

قرار دارند .

مُتَأَثِّرٌ : اثر پذیر ، تحت اثر ، ظاهرکننده اثر ، تحت تأثیر قرار گرفته ،

محزون و اندوهگین

مُحْرَسٌ : حراست شده ، حمایت شده ، حفاظت شده

مُكَاشَفَةٌ : آشکار کردن ، امری را ظاهر کردن (د را اصطلاح عرفانی :

دیدن حقایق با چشم باطن)

مُحْسَبٌ : حساب شده ، شمرده شده ، گمان برده شده ، بشمار آمده ،

مقدّر شده

مُشْتَهَاتٌ : (مفرد : مُشْتَهِيٌّ : آنچه دل انسان بخواهد) — چیزهای

خواسته شده

مَشِيَّتٌ : اراده ، خواسته ، اراده الهی

مَسْئُول : د ارای مسؤولیت، خواسته شده ، مورد تقاضا ، آنچه پرسیده شده ، مورد سؤال

مَصُون : حفظ کرده شده ، صیانت گشته ، محفوظ

مُصِيبَات : ( مفرد : مُصِيبَت : هرحادثه ناگوار ، سختی و شدت و هــ واقعۀ مکرره — بَلِيَّة )

مَذْبَح : قربانگاه ، کشتارگاه ، محل ذبح و قربانی ( جمع : مَذَابِح )

مَذَاق : طعم و مزه ، چشیدن طعم و مزه ، تجربه و حس کردن

مُضَاعَف : د و برابر ، د و چند ان

مُضَافًا : اضافه شده ، نسبت داده شده ، کلمه ای که به کلمه دیگر نسبت داده شده است .

مُسْتَضْعَفِينَ : ضَعُفًا و مردم بی قدرت

مَطَّلَع : جایا جهت طلوع ستارگان ، برآمدن گاه ، آغاز کلام ( جمع : مَطَالِع )

مَرَوَات : مردانگی ، جوانمردی ، بزرگی و شجاعت

مَعْمُور : آباد شده

مُعِين : کمک کننده ، نصرت کننده ، اعانه کننده

مَلَأَ أَعْلَى : أرواح مقدسه در عوالم الهیه ، ملائکه ، عالم عقول مجرد

و ارواح کلیه ، ارواح مجردة مقدسه

مَنْسُوخ : نسخ شده

مَنْوَر : نورانی ، درخشان ، روشن شده

مَعْدُور : عُدْر آورده ، د ارای عذر ، کسیکه عذرش قبول شده و رفع ملامت گردیده

مَعْهُود : عهد شده ، معروف و با سابقه ذهنی

مُنْجَذِب : کشیده و جذب شوند به چیزی یا جهتی ، شیفته و فریفته ، وَاِلَهُ و مَجْذُوب

مُنْقَضِي : سپری شده ، گذشته ، بسرآمده ، نابود گردیده ، فانی شده مَن عَلَيَّ الْأَرْضُ : کسیکه یا کسانی که در زمین هستند .

مَلال : دلالتنگی ، آزدگی ، افسردگی

مَوْلِدٌ : محل تولد ، زادگاه ، زمان و موقع تولد

مُؤَلَّفَات : ( مفرد : مُؤَلَّف : تألیف شده ، فراهم گشته ، الفته ،

کتاب تنظیمی از مطالب گرفته شده از سایر منابع

مُؤَاذَنَةٌ : سنجیدن

مُؤَاسَات : کمک و یاری نمودن ، د یگری را در رمحاش خود شریک نمودن

تسلیت دادن

مُورِث : سبب ، علت ، باعث

مُيسَّر : آسان شده ، سهل گردیده ، زیاد شده ، سهل و آسان

مِشْكَ : ماده خوشبوئی است که در ناف آهوئی بهمین نام تولید می شود

و بهترینش از چین و هند است

نَسَخ : باطل کردن ، از بین بردن

نَص : کلام مستند ، کلام واضح و صریح و بدون احتیاج به تأویل —

مُسْتَنْدٌ ساختن ، معین و معلوم کردن

نکاح : ازدواج ، زناشوئی

نَبِيرٍ اَعْظَمَ : خورشید ، شمس ، از القابِ مَظْهَرِکَلِّی الہی حضرت بہاء اللہ می باشد .

نِفَاق : دروغ ، د وروئی ، پنهان کردن کُفَر در درون و اظهار ایمان بظاهر و زبان

نَقَائِص : عیب ها ، صفات زشت ، بد گوئیها ، غیبت ها ( مفرد : نَقِیصَہ )  
وِنَاق : موافقت و ہمراہی ، سازگاری و ہمکاری و ہمفکری ، اِتِّفَاق در رأی و عمل ، قبول و رضایت

وَالَا : بلند مرتبه ، بلند ، بزرگ قدر

وَصَايَا : آنچه کہ حق بریندگان فرض نموده ، وصیت ها ، پند ها  
وَقَف : تخصیص دادنِ مِلک یا مالی در راهِ خدمت کردن ، منع کردن

موکول کردن ، مَتَوَقَّف کردن

يَد : دست ، از انگشتان تا کتف

### اعلام شماره ۵

سُورَةُ الْمَلِكِ : از آثار حضرت ربّ اعلی است و اولین سوره از تفسیر

سوره یوسف می باشد کہ در شب اظهار امر در شیراز عَزَّ نَزول یافت .

قِيَوْمٍ اَلَا سَمَاءُ : تفسیری است کہ حضرت ربّ اعلی بر سوره یوسف قرآن

مرقوم فرمودند و بہ تفسیر اَحْسَن الْقَصَص معروف است . یوسف بحسب

اَبْجَد برابر قیوم می باشد . جمعا ۱۱۱ سوره بتعداد آیات سوره

یوسف قرآن بتدریج نازل گردید .

مسجد ایلخانی : از بناهای مرحوم ( جانی خانی ) فرزند اسماعیل خان قشقائی بود کہ بعد از پدر حکومت موروثی ایل قشقائی را داشتہ و ایلخانی بودہ است . این مسجد را در جوار منزل خود در محلّہ میدان شاہ شیراز در سال ۱۲۲۰ و آند سال ساختہ است . این مسجد در قرب محلّہ ای است کہ بیت مبارک حضرت ربّ اعلی قرار دارد . ( حضرت نقطہ اولی ص ۱۱۱ زیر نویس )

کوفہ : شہر است در ۱ کیلومتری نجف کہ ہمزمان با بصرہ در زمان خلافت عمر بنا گردید . حضرت علی و مُسَلِمُ بَنِ عَقِيل پسر عموی حضرت حسین در آن شہر شہید شدند .

حَبَش : طائفہ ای از سیاه پوستان افریقا ( حبشی : منسوب بہ حبش ، یکنفر سیاه پوست ، یکی از مردم حبشہ )

صلح اکبر : یا صلح اعظم ، طبق وعود الہیہ صلحی است کہ با استقرار وحدت عالم انسانی در عالم وجود پدید می آید و صلح اصغر همان وحدت سیاسی عالم است کہ بہ دست سازمانہای بشری و بہ قوہ تأیید الہی احداث می گردد .

کَلِمَاتِ فَرْدِ وَسِيَّةٍ : لوح مبارکی است کہ از قلم اعلی با عزاز جناب حاج میرزا حیدر علی اصفہانی در رعگاز عزّ نَزول یافته و غیر از خطبہ مقدّمہ و بیان مؤخرہ شامل دہ مطلب عنوانی مانند خَشِيَّةُ اللّٰہ - اہمیت دین عَطِيَّةٌ خِرْدٌ - یگانگی و اعتدال می باشد .

قُدُّسُ الْاَقْدَاسِ : بہ معنای ( پاک پاکہا ) است . قسمتی از ہیکل اورشلیم می باشد کہ بسیار مقدس می باشد و تا بہوت عہد در آنجا نگہداری میشدہ

است. د بعضی اخبار و بیانات به تبیین حضرت عبد البها<sup>۱</sup> منظور اصل اساس و روحانیات و جوهر شریعت است.

سلیمان — سلیمان پسر و جانشین د اوود و پاد شاه یهود د رسال ۹۷۳ قبل از میلاد بر تخت نشست د رسال از انبیای بنی اسرائیل محسوب میشود. او برای تعمیر بیت المقدس اقدام کرد. عقل و کیاست وی مشهور و زبانزد مرد ماست. سلیمان د راد ب فارسی جلوه و حضور چشمگیری دارد و به لحاظهای مختلف به او و انسانهای منسوب به او اشاره میگردد. امثال و حکم سلیمان د تورات معروف است.

حزقیال: به معنای (خد اقوی میسازد) است. یکی از چهار پیا مبر بزرگ یهود (قرن ششم قبل از میلاد) بشمار میرود. بخت نصر وی را اسیر کرد به بابل برد. (فرهنگ فارسی)

از عاقبت وی اطلاعی د دست نیست جز اینکه حیانا<sup>۲</sup> مقتول گشته است. تخمیناً بیست و دو سال نبوت کرد.

د زلوحی است: "قسم بخدا که اگر به رشحی از حجت حزقیال آگاه میشدی اد راک مینمودی رتبه و مقام او را. . . حال قدری تفکر نماید را اول امرش و بد ایت ایمانش. محبوسی که چون از بریه حب الهی به مصر عباد لا یزالی وارد شد. . . با آنکه بنی عم فرعون بود و نهایت اعتبار نزد فرعون داشت بقسمی که منابع خزائن جمیع د رقبضه او بود معد لکد قیقه ای از حق احتراز ننمود و آنی اغفال نجست. . . (اسرار الآثار خصوصی، ج ۳، ص ۹۴) کتاب مقدس: به مجموع تورات (عهد عتیق) و انجیل (عهد جد بد) گویند.

مؤسسه ملی مطبوعات امری

۱۳۱ بدیع